

این ۹۳ روز...

چگونه تابستان خود را بهینه مصرف کنیم



روی کارنامه خشکم کرد. من؟ هشت گرفته بودم؟ حتی معلم مثلثاتمان هم باورش نمی‌شد!

این حرف را بعد از شش سال که از آن روز گذشته است، می‌زنم، اما اعتقاد قلبی‌ام این است که مردودی لزوماً برای دانش‌آموزان بی‌سواد و خنگ اتفاق نمی‌افتد و اصلاً اتفاق غم‌انگیز و عجیب‌وغریبی نیست!

زمانی که من برای اولین بار نمره تک‌رقمی‌ام را در کارنامه دیدم، به تنها چیزی که فکر می‌کردم، فصل مزخرف و جهنمی بود که باید با گردن کج و

یا حتی ۱۹ داشته‌اند و از تجدیدی نمی‌ترسند. چراکه اصلاً فکرش را هم نمی‌کنند که اتفاق بیفتد. من نمی‌دانم شما جزو کدام دسته‌اید، اما چون مطمئنم پدرم مجله رشد را نمی‌خواند، می‌خواهم اینجا یک اعترافی بکنم: من هم تجدید شده‌ام!

در واقع درست در تابستان آخرین سال مدرسه که منتظر بودم آن امتحانات لعنتی تمام بشوند و خودم را دوان‌دوان به ساحل تعطیلات برسانم و با سر در دریای خوشی شیرجه بزنم، نمره فیزیک و دیفرانسیل

با شروع فصل تابستان، تمام برنامه‌های تلویزیونی از روش‌های گذران اوقات فراغت شما صحبت می‌کنند. مجله‌های زرد پر می‌شوند از تبلیغ کلاس‌های باکلاسی که اعتبار شما را بین دوست و فامیل بالاتر می‌برند. این پرونده درباره آن مدل فراغت‌ها نیست. اگر خودتان را دوست دارید، پرونده این شماره را بخوانید؛ فقط برای اینکه آینده‌تان ارزشمند است، همین! از تجدید شدن می‌ترسید؟ بعضی‌ها هستند که هیچ جای ذهنشان تصویری از تجدیدی ندارند. همیشه معدل ۱۸،۱۷

کنند. هزینه‌های سرمایه‌ای هم هزینه‌هایی هستند که امروز برایشان خرج می‌کنیم به امید بازده آینده‌شان؛ مثل خرجی که دولت برای آموزش و پرورش می‌کند. امروز شاید شما برای کشور بازدهی نداشته باشید، ولی دولت امید دارد شما به واسطه آموزش که می‌بینید، در آینده یک نیروی انسانی مولد در چرخه اقتصادی شوید.

بیا بید مثل پدرها و مادرها به قضیه تابستان نگاه کنیم. اگر فرض بگیریم شما از هفت‌سالگی مدرسه را شروع و از همان موقع هم شناختن دنیای اطرافتان را آغاز کرده‌اید، و باز اگر فرض بگیریم تا ۲۵ سالگی همه تعطیلات تابستانی‌تان در اختیار خودتان بوده است، و آخرین فرض هم این باشد که شما الان ۱۷ ساله‌اید، به این معادله می‌رسیم:

تعداد تابستان‌های شما تا ۲۵ سالگی ۷-۲۵ = ۱۸
تعداد تابستان‌هایی که از هفت‌سالگی تا الان سوزانده‌اید

سیرتشریحی دو سال زمان می‌خواهد!

پدرها و مادرها همه یک حرف مشترک دارند، آن‌ها به نسبت مصرف شما، یکی از این گزینه‌ها را انتخاب می‌کنند و یک «اگر» ابتدایش و یک «الان» میلیاردر بودی. آخرش می‌گذارند. «اگر پول این‌همه بازی‌ای که خریدی/ساندویچی که خوردی/اینترنتی که مصرف کردی/خرجی که روی موهات کردی و ... را جمع کرده بودی، الان میلیاردر بودی!»

ولی آیا واقعاً این‌طور است؟! در اقتصاد دو نوع هزینه وجود دارد: ۱. هزینه‌های مصرفی و ۲. هزینه‌های سرمایه‌ای. هزینه‌های مصرفی از اسمشان معلوم است که چه هستند؛ هزینه‌هایی که انجام می‌شوند تا نیازهای فعلی ما را برطرف



قیافه خجالت‌زده تمام مدت آن را درس می‌خواندم و آبرویم جلوی تمام اعضای فامیل و دوست و آشنا - که یک‌عمر خرخون صدایم کرده بودند - می‌رفت. من منتظر به‌درد نخورترین تابستان عمرم بودم، اما مامانم معجزه کرد. مامان آن سال قضیه را حتی به بابا هم نگفت و من تبدیل به دختری شدم که مثل تمام هم‌کلاسی‌هایش مسافرت می‌رود، در کلاس‌های تابستانی اسم می‌نویسد، پای تلوویزیون لم می‌دهد و شب‌ها، وقتی هیچ‌کس حواسش نیست، با اعتماد به نفس دیفرانسیل و فیزیک می‌خواند. حالا بعد از شش سال اگر از من بپرسید مهم‌ترین تابستانی که داشتیم کی بوده است، قطعاً همان تابستان را مثال می‌زنم و خوش‌حالم که معادلات دیفرانسیل - درس به آن قشنگی که همیشه کلاسش را دوست داشتم - با یک نمره تک به کابوس من تبدیل نشد.

می‌دانید؟ یک عقیده کلی وجود دارد که می‌گویند: اگر هزینه چیزی را نپردازید، درست و حسابی از آن استفاده نمی‌کنید. شما سه ماه تعطیلید، اما این تعطیلی یک‌جور تعطیلی مفت به حساب می‌آید و شاید به همین خاطر هدرش می‌دهید. تا حالا به نبودن تابستان فکر کرده‌اید؟ روزهایی می‌رسند که مجبوریم هرروز

هفت صبح بیدار شویم و حداقل تا چهار و پنج بعدازظهر کار کنیم. روزهایی که در فضای کاری احساس ضعف در فلان توانایی و مهارت را می‌کنیم، اما فرصت یادگیری چیزی را نداریم. روزهایی که حتی استراحت‌هایش به آمادگی مجدد بدنمان برای بهتر کار کردن در روز بعد اختصاص دارد.

۱۰ سال بعد ممکن است شما عاشق کاراته بشوید، اما خجالت بکشید در کلاس‌هایی که بیشتر ورزشکارانش زیر ۱۵ سال هستند، ثبت‌نام کنید. ممکن است به لحاظ قدرت بدنی قهرمان دومیدانی باشید، اما با ۳۰ سال سن برای مسابقات قهرمانی پیر حسابتان کنند. به این مسائل فکر کرده‌اید؟

چه تجدید شده باشید چه نه، ۱۰ سال بعد نه تعطیلات تابستانی دارید و نه تجدیدی! دلمان می‌خواست این آخرین شماره پرونده مناسب حال همه باشد؛ هم تجدیدی برای دانش‌آموز است و هم تابستان. پس از داشته‌هایتان بیشترین استفاده را بکنید.

۱۶-۷=۹

تعداد تابستان‌های باقی‌مانده شما

۱۸-۹=۹

با دید پدر/مادر گونه، اگر تابستان‌های باقی‌مانده‌تان را جمع کنیم، می‌شود ۲۵ سال و ۲۵/۴=۹،۲۵ ساخت برج ایفل دو سال و سه ماه برد. گرفتن مدرک کارشناسی ارشد همین‌قدر زمان می‌برد. مادر بزرگ من سیرهایش را حداقل دو سال توی سرکه نگه می‌دارد تا خوشمزه، نرم، بی‌بو و باخاصیت شوند. قرار است هر دو سال یک‌بار یک عده را بفرستند مریخ. پس آدم ظرف دو سال شاید بتواند فضا نورد هم بشود. اگر به برنامه کلاس‌های آموزشگاه‌های زبان هم نگاه کنید، می‌بینید که می‌شود در دو سال یک‌زبان خارجی را هم یاد گرفت. پس اگر تابستان‌هایتان را درست خرج کنید، می‌توانید برج ایفل بسازید یا فضا نورد شوید.

بیا بید دومرتبه از دید اقتصادی به قضیه نگاه کنیم:

دولت نمی‌تواند همه بودجه‌اش را روی هزینه‌های سرمایه‌ای بگذارد. پس تفریح مردم چه می‌شود؟ پس خورد و خوراک مردم چه می‌شود؟ خلاصه نمی‌شود این‌قدر آینده را دید که از امروز غافل شد. لازم نیست حتماً فضا نورد شوید، همین‌که رانندگی را هم یاد بگیرید، کافی است. در این دو سال لازم نیست برج ایفل بسازید، همین‌که چند تا کتاب خوانده باشید، ارزشش قدر همان برج ایفل است. اما سیرترشی فرق می‌کند. بعضی چیزها هستند که واقعاً زمان لازم دارند. سیر هم یکی از آن‌هاست. سیر زندگی‌تان را بشناسید. آن را توی سرکه بیندازید و مطمئن باشید دو سال دیگر که موقع غذا خوردن بخواهید سیرترشی‌تان را بیرون بیاورید، مزه‌اش در دهانتان می‌ماند.

بهانه‌های ابدی

تصویر ما از آینده‌مان با آرزوهایی که در سر داریم، شکل می‌گیرد. در هفت‌سالگی دکتر متخصصی هستیم که خلبانی می‌کند، بعد از ظهرها می‌رود بزرگ‌ترین برج‌ها را می‌سازد، و شنبها ابرقهرمانی است که شهر را نجات می‌دهد. ۱۰ سال بعد، در ۱۷ سالگی، تسلیم شده‌ایم و دست بعضی آرزوها را رها کرده‌ایم. انگار توقعمان پایین آمده است. بهتر بگوییم: «انگار حس رسیدن به آرزوهایمان را نداریم، انگار خسته‌ایم!» همین خستگی مجبورمان می‌کند که در پس‌کوچه‌های ذهنمان دنبال «بهانه» بگردیم. می‌خواهیم ببینیم برای این مدت چه بهانه‌هایی ممکن است بیاورید تا زندگی خودتان را به فنا ندهید!

❖ **پول ندارم:** گاهی وقت‌ها راست است. خب آدم پول ندارد و نمی‌تواند برای بعضی فعالیت‌ها هزینه کند. ولی بعضی وقت‌ها مسئله نداشتن چیز مهم‌تری است: نداشتن اعتمادبه‌نفس! بعضی وقت‌ها رویمان نمی‌شود رو بیندازیم و برای کلاس یا فعالیتی که فکر می‌کنیم استعدادش را داریم، پول جور کنیم. در شماره مهر درباره روش‌های رسیدن به پول صحبت کردیم، اما بگذارید پیش از تمام کردن این پاراگراف یک چیز را بگوییم: «تا امتحان نکنید نمی‌فهمید!»

❖ **خانواده نمی‌دارن:** روشن است که «خانواده همیشه صلاح ما را می‌خواهد.» همچنین «زایه دید به یک موضوع ممکن است برداشت‌های متفاوتی از آن ایجاد کند!» و باز هم یک مسئله روشن دیگر اینکه: «شما وقتی آرزویی دارید و چیزی می‌خواهید تا به آن برسید، قطعاً سعی می‌کنید به همه جوانبش فکر کنید و خلاصه شما هم بد خودتان را نمی‌خواهید!» حالا به‌عنوان راه حل، ساده‌ترین روش آن است که با عصبانیت جلو بروید و به خواسته‌تان بدون رضایت خانواده برسید که شاید نتیجه نگیرید و سرکوفت هم بخورید. اما راه حل دوم این است: مثل یک دیپلمات بنشینید و صحبت کنید. از معجزه کلمات غافل نشوید، تنها کاری که باید بکنید، این است که دست خانواده را بگیرید و بیاوریدشان جایی که خودتان ایستاده‌اید. اگر دید شما درست باشد، مطمئن باشید آن‌ها هم با شما همراه می‌شوند.

❖ **وقت ندارم:** اگر فقط تابستان‌هایتان را حساب کنیم، نزدیک دو سال و خورده‌ای می‌شود، زمان‌های بی‌کاری باقی روزهای سالتان که بماند سر جای خود. برای این بخش اگر واقعاً بهانه‌تان این است که در تابستان کاری انجام ندهید، ما خیلی چپکی

نگاهتان می‌کنیم و می‌گذریم!

● نمی‌شود کل سال را کلاس رفت، تابستان وقت

استراحت است: حق باشماست، منطقی است، کاملاً درست است، صحیح می‌فرمایید. ولی برادر و خواهر گرامی، شما مگر چقدر می‌خواهید، بازی می‌کنید، می‌خورید و ...؟ پینوکیو یادتان نیست؟ آیا از او درس نگرفتید؟ یعنی در طول روز سه ساعت هم وقت خالی ندارید که در آن نخواستید استراحت کنید؟! تکلیفتان باید با خودتان روشن باشد. یا آرزویی دارید یا آرزویی ندارید. اگر آرزویی ندارید که بخواهید محقق شود پس بروید کولر را روشن کنید، دراز بکشید و بخوابید.

چگونه تعطیلات خود را هدر دهیم؟

❖ شب تا ساعت چهار بیدار بمانیم (البته بعضی‌ها به این ساعت صبح می‌گویند) و از آن طرف صبح تا ۱۲ بخوابیم (که البته برخی با بی‌حوصلگی معتقدند ۱۲ ظهر درست‌تر است). پس از آن چون خیلی خسته و گشنه‌ایم، یک ناهار بزنیم بر بدن و دوباره بخوابیم. بدون خواب بعد از ناهار که نمی‌شود. اما نمی‌فهمم چرا سر شبی که ما تازه بیدار شده‌ایم و سرحالیم، همه می‌روند بخوابند. به احترام خانواده یکی دو ساعت بیدار نشسته بودیم ها! الان وقت خواب است؟ ❖ آن قدر فیلم و سریال ببینیم که برای رفع نیاز سریال دیدنمان، کارگردان‌ها مجبور به ساخت سری‌های جدید بشوند. یعنی یک تیم ۲۰۰ نفره می‌نشینند، چندسال فقط ۱۰ «سین» سریال می‌سازند که ما در دو هفته کلش را می‌بینیم، اسم خودشان را هم گذاشته‌اند فیلم‌ساز! البته اینکه تمام رگ‌های چشم‌مانم ترکیده‌اند، به‌خاطر

درس خواندن و اثر سال تحصیلی است، به این حجم از فیلم دیدن ارتباطی ندارد.

❖ هم‌هانش گوشی دستمان باشد. البته که خانواده درباره ساعت کار با گوشی ما زیاد گویی می‌کنند. از ۲۴ ساعتی که می‌گویند گوشی دستمان است، مقداری‌اش را که خوابیم. نهایتش ۹ ساعت می‌تواند گوشی دستمان باشد. ما هم خیلی تفننی در صفحات مجازی این و آن می‌گردیم، نه اینکه تمام تفریحات تعطیلاتمان باشد. در آخر تابستان به‌خوبی به‌خاطر می‌سپاریم که کدام دوستمان کجا رفت، کدام فامیلیمان چه غذایی پخت و کدام بازیگر در حال ایفای نقش در کدام فیلم جدید شد. با روشی بهتر از این هم می‌شود حافظه و اطلاعات عمومی کسی را تقویت کرد؟

❖ حق طبیعی‌مان را به خانواده گوشزد کنیم. بهشان غر بزنیم، تقصیر آن‌هاست که تابستان ما به بطالت گذشته. باید ما را در کلاس‌های مختلف ثبت‌نام می‌کردند، حالا که ثبت نام نکرده‌اند، باید همین وضع را تحمل کنند. یعنی حالا که اعصابمان را خرد کرده‌اند، اعصاب

هسی نگو بلا بگو!

هسیوس ترسداریوس، متولد ۱۳۹۶۰۰ قبل از میلاد مسیح در شهر ترسداریوس آباد سفلا، از بزرگان هنر، فلسفه، و علم پزشکی، فیزیک، شیمی، داروسازی، اپیدمیولوژی و همچنین رایانه (به جز سخت‌افزار) و حتی مهندسی صنایع بود. در بدو تولد، با بیماری خود خرج گزافی را روی دوش پدر خود گذاشت؛ طوری که تمام دارایی کلان خود را صرف بهبود باربرین (تو خونه صداس می کردن) کرد. اما او استعداد عجیب خود را در تابستان شکوفا کرد. وی با تماشای راز بقا توانست در سن سه ماهگی صدای حیوانات را تقلید کند. مدتی نگذشت که تمامی اهالی ترسداریوس آباد سفلا و علیا برای دیدن شیرین کاری هسی دم در خانه صف می کشیدند و با تهیه بلیت نمایش او، شخصیت خودشان را ثابت می کردند. در پایان تابستان پول پدر برگشت و باربرین به تقلید تمام شخصیت‌های مجازی و حقیقی مسلط شد. باربرین هر چه بزرگ و بزرگ‌تر می شد، علاقه‌اش به علم و اکتشاف نیز بیشتر می شد. از اکتشاف تأثیر مواد شیمیایی و واکنش‌های فیزیکی بگیرد تا اکتشاف سنن خانم‌های فامیل. در عصر یکی از روزهای بین‌التعلیلین، وقتی باربرین داشت با قطره‌چکان محلولی را اضافه می کرد تا کاربرد آنترال را ثابت کند، یک لحظه دستش لرزید و دو قطره بیشتر از حد مجاز ریخت و خانه ترسداریوس‌ها منفجر شد. باربرین کل تابستان را به نجاری و نقشه‌کشی پرداخت و خانه را به خوبی تعمیر کرد و آشپزخانه «پن» با پنجره‌های وجودداره ساخت. او دوران کودکی خود را به خوبی پشت‌سر گذاشت، اما در نوجوانی که با رفیقان ناباب نشست و برخاست کرد، مدتی تحصیل را کنار گذاشت و به فنون «اتک زنی» از چپ و از راست و از وسط به دو طرف ماهر شد. اما تا به خودش آمد، فهمید امتحانات خردادماه را از دست داده است. او که توانسته بود با «لول»‌های بالایش، اسم یکی از کاراکترها را به نام خود ثبت کند، از ناراحتی مو چنگ می زد و گریه می کرد. تا اینکه روز اول ماه خرچنگ طوری برنامه‌ریزی کرد که نصف وقت خود را صرف درس خواندن و بقیه روز را جلوی آینه به «سلفی گرفتن» و طراحی سربازخانه‌ها به شکل «هسی-سور» بگذراند. جالب اینکه با همان نصف روز در پایان تابستان نه تنها نمراتش بالا رفت، بلکه دو کلاس دیگر هم جهشی خواند! وی که پس از ماجرای مردودی در امتحانات از کسب مقام و منصب در بازی کلش سیر شده بود، به یاد عشق دیرینش «اکتشاف» افتاد و دوباره آستین بالا زد و این بار خاطرات بد آتش‌سوزی را که مانع کارش شده بود کنار گذاشت و جدی‌تر جلو رفت. او در فصل تعطیلات اختراع جدیدی کرد و همچنین فنون رزم در معبد شائولین را فرا گرفت. در سفری خارجی به جزایر هاوایی به همراه خانواده، به اسکی روی آب علاقه‌مند شد و کارت مربیگری اروپا را نیز در همین زمینه از آن خود کرد. او تا پایان عمر خود اشتباهاتی مانند نوشتن «ه» به جای «کسره» و اختراع و اضافه کردن «استوری» به «اینستاگرام» و خوردن عسل و خربزه با هم (که این آخری باعث مرگش شد) را مرتکب شد. اما با برنامه‌ریزی درست، اجرای دقیق و استفاده از وقت‌های آزادش، کاری کرد تا مرگ زود هنگامش باعث تأسف همگان شود، چراکه هسی یاد گرفته بود، اگر نصف روز را هم هدر دهد، بالاخره از نصفه دیگر روز به درستی استفاده کند.

نارین پوری

فرهنگ لغات تابستان

پروند پری/تابستان: تاب+ستان به معنی ستاننده تاب و تب. فصل تخلیه تمام انرژی‌های منفی و مثبت. در تقویم دهه هفتادای‌ها تابستان سلطان فصل‌هاست و خودش به تنهایی سه فصل حساب می‌شود!

تجدیدی: سرعت‌گیر، راهی برای خیلی هیجان‌زده نشدن در تابستان.

کلاس فوق‌العاده تابستانی: طرح کوفت‌سازی این فصل برای تمام هواداران پر و پا قرصش. نقشه‌ای از پیش تعیین شده توسط مدرسه، مامان و بابا.

کلاس زبان: بابا! شما چقدر شیکید!

تفریحات تابستانی: نشستن پای برنامه «فتوشاپ» و مونتاژ عکس خودمان در کنار تصاویر سواحل قناری. آن هم وقتی که وقت داری، اما پول نداری!

گل کوچک: تنها سرگرمی بی‌امکانات، مفرح و تنها کاری که طبق برنامه‌ریزی‌های پیش تابستانی به درستی انجام می‌شود!

آن‌ها را خرد کنیم. اگر از کلاس خبری نیست، لااقل چند گیگ اینترنت پرسرعت را که باید برایمان تهیه کنند. چقدر وقت برای دانلود هدر بدهیم؟!
 همه چیز را ماکول کنیم به بعداً. اصلاً بعد از فارغ‌التحصیلی چطور است؟ این همه برنامه داریم برای اوقات فراغتمان، در سه ماه تابستان که نمی‌گنجد. باشد برای بعدها. بعداً آشپزی هم یاد می‌گیریم. و نرم‌افزار و فیزیک ۲ و نجاری و تنیس و کشاورزی و آداب معاشرت و فنون سخنوری و نویسندگی و کارگردانی و فیلم‌سازی و...

در نهایت هم ببخشید که با یک پرونده تابستانی به این بلندی وقتتان را گرفتیم. تابستان ۱۷-۱۶-۱۵ سالگی فقط یک‌بار اتفاق می‌افتد، آن یک‌بار هم نشستید پای مطالعه و مجله. اما یادتان باشد بعد از دوران مدرسه دیگر تابستان ندارید که بتوانید برایش برنامه‌ریزی کنید. وقتتان گرفته شد. التماس دعا. بروید به تابستان ویژه‌تان برسید.